

کتابخانه اسکندریه

نوشته نورالله مرادی^۱

چکیده: موزه و کتابخانه اسکندریه در زمان بطلمیوس دوم در اسکندریه ساخته شد تا رقیب آتن باشد و به زودی به یکی از شگفتی‌های جهان باستان تبدیل شد و می‌توان آن را نخستین دانشگاه در دنیا به حساب آورد. از ساختمان، رئیس و کتابداران کتابخانه و نقش کتابخانه در گردآوری، حفظ و اشاعه دانش و اطلاعات در آن روزگار بحث شده است. از زمان مرگ بطلمیوس چهارم (۱۴۵ ق.م.) مصر رو به تباهی نهاد و در اختلافات داخلی و یورش رومیان، کتابخانه اسکندریه به آتش کشیده شد. بار دیگر در آغاز مسیحیت کتابخانه رونق یافت ولی در سال ۳۸۹ میلادی بار دیگر به آتش کشیده شد. نابودی کتابخانه اسکندریه را به مسلمانان نسبت می‌دهند که نادرست بودن آن در مقاله ثابت می‌شود.

اسکندر مقدونی پس از یکپارچه کردن دولت‌شهرهای یونانی، برای فتح سایر کشورها و بلاد، مقدونیه را ترک کرد. پس از کسب موفقیت و پیروزی در صحرای سینا، آهنگ مصر را کرد. از آنجا که اسکندر خدایان مصریان را احترام و تکریم کرد، مصریها که از زیر یوغ یونانیان خلاص و آزاد می‌شدند، از وی به مثابه ناجی آسمانی خود استقبال کردند. ویل دورانت می‌نویسد: «از آنجایی که [اسکندر] می‌دانست مذهب بانفوذتر از سیاست است برای رسیدن به واحه سیوا^۲ از صحرای دیگری گذشت و مراسم احترام را نسبت به خدای آنها [مصریها] آمون^۳ بجای آورد. سپس به مصب رودخانه نیل بازگشت و اندیشه ساختن پایتخت جدیدی را در یکی از دهانه‌های رود نیل ابداع، یا شاید نقشه آن را تصویب کرد.

۱. مدیر کل آرشیوها و کتابخانه‌ها. سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

2. Siwa

3. Ammon

محتملاً بازرگانان یونانی که در شهر نزدیک نائوکراتیس^۴ می‌زیستند آن نقطه را محل مناسبی برای تجارت آینده مصر و یونان تشخیص داده، چنین پیشنهادی داده بودند. اسکندر دیوارها و نقشه خیابانها و محلهایی که معبد‌ها مصری و یونانی می‌بایستی بنا شود تعیین کرده و جزئیات آن را به معمار خود دینوکراتس سپرد.^۵ (۱)

اسکندر به قصد فتوحات بعدی مصر را ترک کرد و آهنگ ایران، هند و بابل را کرد. اما در سر راه بازگشت از شرق، به سال ۳۲۲ ق.م. در بابل دیده از جهان فرو بست و عمرش وفا نکرد که پایان کارهای خویش را به چشم ببیند. عمر کوتاه اسکندر، بر زندگی فکری یونانی تأثیر ژرفی بر جای گذاشت و از جمله، بارمانده دوره رونق و بساط برتری جویی آتنی را برچید. بیشتر مردان توانایی که در اوضاع احوال دیگر می‌بایست برای برپای داشتن سنت آتنی در یونان می‌ماندند، اسکندر را برآورنده آرزوها و سودهای خویش دیدند. پس همسفر او شدند، دوشادوش او جنگیدند، یا در اردوگاههایی که او در بیرون از یونان و در شهرهای گشوده شده برپا می‌داشت. گرد آمدند. (۲)

اسکندر امیدوار بود تا در سایه فتوحات خود فرهنگ یونانی را در عالم بسط و رواج دهد. توسعه تجارت یونان و افزایش مراکز بازرگانی یونان در آسیای صغیر، پایه‌های اقتصادی اتحاد بلاد مفتوحه را با قلمرو یونان آماده ساخته بود و اسکندر می‌خواست که به وسیله این مراکز بازرگانی، فکر یونانی را به همراه امتعه یونانی در همه جا منتشر سازد. تأثیر فرهنگ یونانی در غرب به مراتب بیشتر بود، چون در غرب فرهنگ بومی نیرومندی که بتواند در برابر فرهنگ یونان مقاومت کند وجود نداشت. قبایل لاتین به سرعت در فرهنگ یونانی جذب شدند (۳) ولی اسکندر از اهمیت مقاومت فکر شرقی و عمق و عظمت فرهنگ آن آگاه نبود. این خود آرزوی خامی بود که تمدن کم‌دوام و ناپخته‌ای مانند تمدن یونانی بتواند بر تمدن بسیار پنهانوری که ریشه‌های آن در سنن و آداب مقدس مستحکم شده بود غالب آید. کمیت آسیایی بر کیفیت یونانی چربید. خود اسکندر در هنگامه پیروزی خویش

مغلوب فکر شرقی شد... (۴)

پس از مرگ اسکندر، امپراتوریش در میان سه تن از سردارانش تقسیم شد. بطلمیوس ملقب به سوتر که در اسکندریه بود، فرمانروای مصر گردید. اسکندریه شکوهمند با هدف برقراری ارتباط میان شرق و غرب و با هدف سوق الجیشی (استراتژیک) و بازرگانی بنا شده بود. بازرگانی اسکندریه به قیمت از میان رفتن تجارت آتن رونق گرفت. به زیانهای مالی، کمبود نیروی انسانی، کساد کسب و کار و از آن گذشته، خوارشماری فیلیپ مقدونی، تفکر آتنی را از جستجوی بیطرفانه معرفت منحرف ساخت. (۵) انبارهای اسکندریه تجارت جهانی آن روز را به خود جلب می کرد و باراندازهای دوطرفه آن موجب رشک سایر شهرها بود. چراغ بندر آن یکی از عجایب سبعة بشمار می رفت. ساختمان این بنا به سال ۲۲۹ ق.م. پایان یافت و در قرن سیزدهم میلادی منهدم گردید. جزیره فاروس که جایگاه این «فار» (چراغ دریایی) بود، اکنون رأس التین خوانده می شود و بخشی است از اسکندریه کنونی، جایگاه فار زیر آب دریا پنهان شده است. (۶)

استرابو اسکندریه را در سده اول میلادی چنین توصیف می کند: پنج کیلومتر طول و یک کیلومتر و نیم عرض داشت. پلینی^۶ طول دیوار آن را بیست و پنج کیلومتر می داند. شهر بر نقشه مربع مستطیلی بنا نهاده شده و خیابانی از مرکز آن می گذشت که سی متر عرض داشت. این خیابان که از شرق به غرب بود با خیابان مشابهی که از شمال به جنوب می رفت تلاقی می کرد. هر دوی این خیابانها و شاید بعضی دیگر در شب کاملاً روشن و در روز زیر سایه ستونهای سرپوشیده ای که کیلومترها پشت هم قرار داشتند خنک می شدند. این دو شریان، شهر را به چهار قسمت تقسیم می کردند، قست جنوبی مصری نشین بود، قسمت شمال شرقی محل سکونت یهودیان بود، قسمت جنوب شرقی شامل قصرهای سلطنتی، موزه، کتابخانه، مقبره های سلاطین بطالسه، تابوت اسکندر، زرادخانه، مهمترین معبد یونانی و تعداد زیادی پارک وسیع بود. یکی از پارکها رواقی داشت که دویست متر طول داشت، و دیگری دارای باغ وحش سلطنتی بود. در مرکز شهر ادارات، انبارهای دولتی، دادگستری و... قرار داشتند. در خارج از دروازه ها یک میدان ورزش، یک میدان

سواری، یک آمفی‌تئاتر و یک قبرستان بود. در امتداد ساحل، محلهایی مخصوص شنا و استراحت ساخته شده بود و سد یا پلی شهر را با جزیره فاروس متصل می‌کرد. (۷)

جمعیت اسکندریه در سده دوم پیش از میلاد، مانند شهرهای بزرگ امروزی از نژادهای مختلف تشکیل شده بود. حدود چهارصد تا پانصد هزار مقدونی، یونانی، مصری، یهودی، ایرانی، آناتولی، سوری‌ای، عرب و سیاه‌پوست در آنجا می‌زیستند. مقدونی‌ها و یونانی‌ها در چنان تجملی زندگی می‌کردند که موجب حیرت سفیران رومی شد که در سال ۲۷۳ به آن شهر رفته بودند. یهودیان یک‌پنجم جمعیت اسکندریه را تشکیل می‌دادند. برای آشنا ساختن یهودیان با رسوم مذهبی یهود و به منظور فراهم ساختن وسیله خواندن کتابهای مقدس خود جهت آنهایی که زبان عبری نمی‌دانستند، گروهی از دانشمندان یهودی اهل اسکندریه - احتمالاً در زمان سلطنت بطلمیوس دوم - تورات را به زبان یونانی ترجمه کردند. پادشاهان بطالسه نیز با این کار موافق بودند، به امید اینکه بستگی یهودیان مصر به اورشلیم نقصان یابد و جریان فرستادن پولهای یهودی و مصری به فلسطین کاسته شود. چون مترجمان کتاب تورات (به زبان یونانی) هفتاد تن بودند، این ترجمه به نام ترجمه هفتاد تن شهرت دارد. (۸) شهرت واقعی و تاریخی اسکندریه فقط به خاطر موقعیت سوق الجیشی و خیابانها و قصرهای آن نبود و جاودان ماندن آن در تاریخ به دلیل مدرسه و کتابخانه و رصدخانه‌ای بود که در سال ۲۹۰ پیش از میلاد به فرمان بطلمیوس اول (سوتر) در این شهر ساخته شد. مجموعه مدرسه، کتابخانه و رصدخانه را موزه نامگذاری کردند. حمید عنایت در مورد این نامگذاری می‌نویسد: «موزه در اصل به معنای جایگاه موزان^۷ یا خداوندان الهام‌بخش هنرمندان است. موزه اسکندریه نامدارترین موزگانه جهان کهن بشمار می‌آمد و کار آن بیشتر مبارزه با جنبشهای انقلابی و نوجویانه فکری در یونان بود که سلطه طبقات حاکم را در خطر می‌انداخت.» (۹)

پیشنهاد تأسیس موزه از دمتریوس بود. در سال ۳۰۷ ق.م. دمتریوس فالروسی (که مورخان عرب او را ذمیره خوانده‌اند) (۱۰) که از آتن تبعید شده بود در مصر سکونت گزید. ده سال بعد او را در دربار بطلمیوس اول می‌یابیم. او به بطلمیوس

سوتر پیشنهاد کرد که با تأسیس موزه با دانشگاه‌های آتن رقابت کند، پایتخت را مشهور و خاندان سلطنتی را سرافراز سازد. دمتریوس که گویا از کوشش ارسطو در گرد آوردن و رده‌بندی کتابها و دانش بشری و حیوانات و گیاهان و نوع حکومتها الهام گرفته بود، توجیه کرد تعدادی بنا بسازند که نه تنها برای تعداد زیادی کتاب جا داشته باشد، بلکه دانشمندانی را که حاضرند خود را وقف تحقیق کنند نیز در خود جای دهند. این نقشه نظر بطلیموس اول و دوم را جلب کرد، پول لازم تهیه شد و به تدریج دانشگاه جدیدی نزدیک کاخ سلطنتی ساخته شد. (۱۱)

سوتر در سال ۲۸۵ ق.م. و در سن ۸۲ سالگی از سلطنت کناره گرفت و آن را به پسر دومش بطلیموس فیلادلفوس واگذار کرد و در دربارش چون یکی از اتباع جایی برای خود برگزید و دو سال بعد درگذشت. بطلیموس دوم، به تبعیت از پدرش مهمانان نامداری از جمله شاعران، بزرگان و دانشمندان، منتقدان و عالمان، و فیلسوفان و هنرمندان را به مصر دعوت کرد و پایتختش را با معماری بسبک یونان زینت داد. در مدت سلطنت طولانی او اسکندریه پایتخت ادبی و علمی مدیترانه شد و ادبیات اسکندریه چنان نضجی یافت که در تاریخ دیگر سابقه پیدا نکرد. بطلیموس دوم کتابخانه را توسعه داد و کتابخانه کوچکی در محراب معبد سراپیس به آن اضافه کرد.

مجموعه کتابخانه اسکندریه در انتهای سلطنت فیلادلفوس به ۵۳۲،۰۰۰ طومار بالغ می‌گردید که به معنای امروزی یکصد هزار جلد کتاب است. تا مدتی افزودن به این مجموعه در چشم پادشاهان بطالسه برابر با افزایش قدرت سیاسی بود. بطلیموس سوم فرمان داد که هر کتابی که به اسکندریه وارد می‌شد بایستی در کتابخانه گذاشته شود و از هر یک نسخه‌هایی تهیه شود و سپس اصل را در کتابخانه نگهداشته و نسخه را به صاحبش برگردانند. همین دیکتاتور درخواست کرد که آتن نوشته‌ای آسیخیلوس^۸ سوفوکلس^۹ و اوریپیدس^{۱۰} را به او امانت دهد و وجه‌الضمان آن را به مبلغ نود هزار دلار پرداخت. نسخه‌های اصلی را نگاهداشت و رونوشتی تهیه کرد و بازفرستاد و به آتنیها نیز پیام داد که وجه‌الضمان را ضبط

نمایند. (۱۲)

در آن روزگار، در مصر کتابها را بر روی پاپیروس می‌نوشتند، تا اینکه بطلمیوس ششم به امید اینکه از توسعه کتابخانه در پرگاموم جلوگیری کند صدور پاپیروس را به خارج از مصر منع کرد. اومنس^{۱۱} با این اقدام، تولید فراوان پوست گوسفند و گوساله را برای نوشتن که مدت‌ها در مشرق‌زمین به کار می‌رفت تشویق کرد، و طولی نکشید که کاغذ پوستی و نام شهر پرگاموم که محل تولید آن بود، زبانزد مردم گشت و این دو نام در اشاعه ارتباطات و ادبیات رقیب کاغذ گردید. (۱۳)

کتابخانه اسکندریه به صورت یکی از شگفتیهای جهان باستان درآمد و پولهای هنگفتی صرف آن شد و از حیث اهمیت و جالب بودن، سایر قسمتهای موزه را تحت‌الشعاع قرار داد. خریداران کتاب به گوشه و کنار جهان گسیل شدند و نسخه‌برداران بیشماری به استخدام درآمدند. کتابخانه اسکندریه همه شرایط موزه یا پرستشگاه خدایان علم و هنر را دربرداشت. کتابخانه اسکندریه، نه موزه به معنای امروزی کلمه، بلکه نخستین دانشگاه جهان بود. (۱۴) در این دانشگاه اتاق بزرگی بود که طلاب در آنجا غذا می‌خوردند، بعد اتاق درس و حیاط و رواق و باغ و زیج و کتابخانه بزرگ قرار داشتند. مدیر «موزه» در حقیقت کاهن بود، زیرا آن را رسماً به خدایان اساطیر هدیه کرده بودند. (۱۵) نخستین انتصاب در کتابخانه اسکندریه، سنجیده و حساب شده بود. ریاست افتخاری کتابخانه را در آغاز به یک غیر یونانی بخشیدند. او نماینده‌ای از سلسله باستانی مصر بود و آن انتصاب بدان سبب صورت گرفت که احساس مذهبی ریشه‌دار مصری از ورود به شکاکیت علمی یونانی آزردہ نشود. (۱۶) سمت کتابداری یکی از الطاف خاص ملوکانه بود که شامل تدریس به ولیعهد نیز می‌شد. نام کتابداران در نسخه‌های مختلف با اختلافهایی آمده است. آخرین نسخه نام شش کتابدار را می‌دهد: این شش نفر عبارتند از زنودوتوسی افه‌سوس،^{۱۲} آپولونیوس رودزی،^{۱۳} اراتوستنس سرنی،^{۱۴} آپولونیوس اسکندریه‌انی، آریستوفان بیزانطومی و اریستاخوس سوماتراسی.

11. Eumenes

12. Zennodotus of Ephesus

13. Apollonius of Rhodes

14. Eratos-theness of Cyrene

گوناگونی ملیت اینها باز مبین وحدت فرهنگ دنیای یونان است. شخص دیگری که از حیث اهمیت به پای اینان می‌رسد کانی ماخوس شاعر و دانشمند است که مجموعه را به کاتالوگهایی که تعدادشان به یکصد و بیست طومار می‌رسید تقسیم‌بندی کرد. اکنون می‌توان تصور کرد که تعداد زیادی کاتب که بیشترشان حتماً غلام بوده‌اند از نسخه‌های اصلی رونوشت برمی‌داشته و عده زیادی دانشمند آنها را می‌خوانده و به حسب مطلب به گروههای تقسیم می‌کرده‌اند. بعضی از این مردان تاریخ رشته‌های مختلف ادبی یا علمی را می‌نگاشتند، عده‌ای دیگر نسخه‌های نهایی متون را تصحیح می‌کرده‌اند و عده‌ای دیگر بر آنها تفسیر می‌نوشتند که عوام و نسلهای آینده آنها را بهتر درک کنند. (۱۷) یکی از کتابداران کتابخانه، یعنی آریستوفانس بیزانطومی، با جدا کردن عبارات و جملات نوشته‌های قدیمی به وسیله نقطه و علامت مخصوص نقطه گذاری، انقلابی در ادبیات به وجود آورد و او کسی است که Accent را که این همه در زبان یونانی مزاحم دانشجویان است اختراع کرد. (۱۸)

در موزه اسکندریه، علاوه بر کتابخانه، اتاقهای سخنرانی، تجهیزات اخترشناسی، تالارهای کالبدشکافی و باغهای جانورشناسی و گیاهشناسی وجود داشت. در موزه چهار گروه طلبه زندگی می‌کردند: منجمان، ادیبان، ریاضی دانان و پزشکان. جملگی این مردان یونانی بودند و همه از خزانه سلطنتی حقوق می‌گرفتند. وظیفه آنان تدریس نبود، بلکه این بود که تحقیقات و مطالعه و تجربه کنند. بعدها چون تعداد شاگردان زیاد شد اعضای موزه موظف شدند که تدریس نیز بنمایند. ولی این تشکیلات تا پایان حیاتش، مرکز مطالعات عالی، نه دانشگاه، باقی ماند. تا آنجا که می‌دانیم این نخستین مؤسسه‌ای بود که دولت برای پیشرفت علم و هنر و ادبیات تأسیس کرده بود. تأسیس موزه خدمات ممتازی است که خاندان بطالسه و شهر اسکندریه به تاریخ تمدن کرده است. (۱۹)

کتابخانه اسکندریه زمانی تأسیس شد که اندیشه‌های فلسفی در یونان متوقف شده و سخن تازه‌ای ارائه نمی‌داد. بنا به گفته برنال: توقف اندیشه‌های فلسفی به معنی ختم علوم عملی نبود، درواقع چنین وضعی باعث شد که علوم عملی تحرک بیشتری پیدا کنند... روند اساسی کار در روزهای نخستین علم اسکندری دنبال تعالیم ارسطو

و پیروان مکتب او بود. موزه را در واقع می‌شد شاخهٔ مصری لوکایون تلقی کرد.^{۱۵} استراتون (۲۷۰ ق.م.) که شایسته‌ترین دانشمند هلنیستی بود، هم در اسکندریه تدریس می‌کرد و هم در آتن و آخرین رئیس مهم لوکایون به حساب می‌رفت. ولی دامنهٔ تحقیق در هیچ‌یک از دو بنیاد فوق تمامی برنامهٔ وسیع ارسطو را نتوانست در بر بگیرد. (۲۰) هال می‌گوید: «پایه‌گذاران کتابخانهٔ اسکندریه از ارسطو الهام یافته بودند. آثار ارسطو را در اسکندریه می‌خواندند و می‌ستودند. روشهای نوین او که معروفیت تمام یافته بود، در شهری به کار گرفته می‌شد که هیچ منع فلسفی بر سر راه خود نداشت تا کاربرد آن روشها را در علوم کهنتر ناستوده بدانند. این نکته در خور اهمیت است که کتابخانهٔ اسکندریه بخش فلسفه نداشته است.» (۲۱)

روشن است مردان با قریحه‌ای که از همهٔ امکانات کتابخانه برخوردار می‌شدند، به ندرت ممکن بود کارهای بی‌ارزشی عرضه دارند. برآستی در ۲۰۰ سال نخست تاریخ کتابخانه، نایغه‌های بزرگی از میان دانشمندان آن کتابخانه برخاستند. در آن دوره سه اخترشناس و سه ریاضیدان تراز اول را در دامن خود پروراند. اقلیدس نخستین رئیس بخش ریاضیات کتابخانه بود. دو تن دیگر از بزرگان ریاضی آن روزگار، ارشمیدس و آپولونیوس هستند. بزرگترین اخترشناس حوزهٔ اسکندریه بطلمیوس (کلاودیوس بطلمیوس) است که کارهای او در اخترشناسی به کارهای اقلیدس در ریاضیات می‌مانست. پیشرفت زیست‌شناسی و پزشکی هرچند کم‌تأثیر، اما قابل توجه بود. اما چرا بیشتر دانشمندان آن دوره تواناییهای خود را در یک راه بخصوص به کار می‌گرفتند؟ چرا مردمانی که می‌توانستند استعدادهایشان را در راه فلسفه یا ادبیات به کار برند، همگی به اخترشناسی و ریاضیات روی آوردند؟ (۲۲) دربارهٔ این سؤال قبلاً گفته شد که ارسطو بر موزه اسکندریه سلطه داشت. به عقیده هال و برنال با جنگهای اسکندر، علم از آتن ریشه کن شد، اما در جایی از نو ریشه کرد که آیین‌نامهٔ افلاطونی مجری نبود تا به دانشمندان تکلیف کند «اجرام آسمانی

۱۵. ارسطو در سال ۳۳۵ ق.م. در مقابل آکادمی افلاطون مدرسهٔ فلسفه دیگری تأسیس کرد به نام لوکایون. ارسطو بجای آنکه همهٔ پژوهشها را شخصاً انجام دهد، و یا فقط به بحث با همکاران، که در آکادمی رواج داشت، اکتفا کند، کوشید تا به کار تحقیق سازمان دهد و تحقیق سازمان‌یافته را بنا نهاد. برنال معتقد است همانطور که آکادمی افلاطون پیش‌درآمد احداث دانشگاه است. لوکایون ارسطو نیز سرفصل سازمانهای تحقیقاتی است.

را به حال خود واگذارند.» به گمان افلاطون نجوم یعنی مطالعه جهانی آرمانی در آسمان که زینده جلال خدایانی بود که در آن می‌زیستند. در نتیجه در یونان اخترشناسی به ساده‌ترین پدیده‌های طبیعی پرداخت. پس از آنکه اخترشناسی از قید فلسفه رها شد، بیدرنگ هوشمندترین مردم آن عصر در این موضوع پرکشش به پژوهش پرداختند و تباری از اخترشناسان پدید آمد که هیچ‌گاه عمر خود را با ساختن دنیا‌های خیالی تباه نکردند. همان‌گونه که ارسطو گیاهان و جانوران را آزمایش کرده بود، آنها به بررسی دقیق بخش‌های مختلف آسمان پرداختند. به کمک برنامه مشاهده منظم، معادل را نظم و ترتیب دادند و به حل دقیق آنها همت گماردند. نیروی تخیل خود را در راه ابداع روشها به کار بردند، اما به سبک پیشینیان نظرپرداز خود واقعی‌ها را جعل نکردند. پای‌بندی به بررسی دقیق جهان، بر این خیال خام که یک‌تنه بتوان با چشم بسته و با فکر محدود خود همه چیز را دریافت، خط باطل کشید. (۲۲)

* * *

از زمان مرگ بطلمیوس چهارم (۱۴۵ ق.م.) مصر به شتاب رو به تباهی گذاشت. سنای روم سیاست خود را بیش از پیش بر آن کشور تحمیل می‌کرد و اسکندریه ساخولی سپاهیان رومی شد. بطلمیوس یازدهم وصیت کرد که حکومت به فرزندش بطلمیوس دوازدهم و دخترش کلئوپاترا برسد و این دو به یکدیگر زناشویی و بر کشور فرمانروایی کنند. کشمکش‌های داخلی مصر، برای کسب قدرت، زمینه را برای دخالت قیصر روم (ژولیوس سزار) فراهم آورد. قیصر حدود یکسال در اسکندریه ماند و با کلئوپاترا روزگار گذراند. در این ایام سربازان مصری سر به شورش برداشتند و ساخولی روم مستقر در اسکندریه نیز به شورشیان پیوست و قصد جان قیصر را کرد.

در چنین شرایط بحرانی، قیصر از بیم آنکه ناوگانش به دست شورشیان نیفتند، فرمان داد تا آن را سراسر بسوزانند، آتش به کاخ شاهی سرایت کرد و بخشی از کتابخانه اسکندریه نیز که اندازه‌اش دانسته نشده است در کام حریق نابود گشت. (۲۴) چند سال بعد، آتونی کتابخانه پرگاموم را که در حدود ۲۰۰ هزار طومار داشت به ناوان آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه در شورش مردم مصر بر علیه قیصر، به کلئوپاترا بخشید. (۲۵)

پس از سقوط بطالسه و در دوران تمدن مسیحی در مصر، کتابخانه اسکندریه اندک‌اندک رونق روزگار گذشته را بازیافت و دانشمندان و بزرگان با تنظیم کتب و خرید نسخه‌های تازه بر اهمیت آن افزودند. تا مجدداً آفتی تازه متوجه این کتابخانه عظیم شد. در سال ۳۸۹ میلادی تئوفیلوس^{۱۶} یکی از بطریقان اسکندریه که سیاست پیشه‌ای تندرو بود معبد سراپیس^{۱۷} و کتابخانه آن را سوزاند و این در دوران سلطنت تئودوسیوس اول (۳۷۹-۳۹۵ م.) امپراتور روم اتفاق افتاد و بعد از این تاریخ کتابخانه بزرگی در اسکندریه به چشم نمی‌خورد. علاوه بر این چون تعصبات دینی در این عهد بسیار شدت یافته بود، مدرسه فلسفی مهمی هم نمی‌توانست برای معلمان و متعلمان بت پرست و غیرعیسوی باقی بماند. با تمام این احوال مدارس و کتابخانه‌های خصوصی در اسکندریه همچنان موجود بود و وجود قرائن مختلف به این امر گواهی می‌دهد و مثلاً بعضی اوراق پاپیروس متعلق به اواخر سده پنجم میلادی وجود کتابخانه‌هایی را در آنها ثابت می‌کند. (۲۶)

نابودی کتابخانه اسکندریه را - به غلط - به مسلمانان نسبت داده‌اند. این قضیه نخستین بار در کتاب عبدالطیف بغدادی (۵۵۸-۶۲۹ هـ) آمده است. پس از او، یک مسیحی یهودی تبار از مردم مشرق شام، به نام ابوالفرج ملطی (۶۲۶-۶۸۵ هـ) در کتاب مختصرالدول، قصه را با تفصیل بیشتر نقل کرد. این قصه در کتاب تراجم الحکماء، اثر ابن قفطی (۵۶۸-۶۵۶ هـ) نیز آمده است. ابن قفطی می‌نویسد: «... شخصی به نام یحیی نحوی در مصر و اسکندریه زندگی می‌کرد و از فلاسفه این کشور محسوب می‌شد. پس از آنکه کشور مصر بدست عمرو بن عاص و به فرمان عمر فتح شد، این شخص خود را به عمرو نزدیک کرد، عمرو عاص که مردی فهیم بود با او به گفتگو پرداخت و محضر او را قابل استفاده تشخیص داد، مخصوصاً نکات منطقی و دلایل روشن او که در پرده الفاظ فلسفی پوشیده بود - و طبعاً تا آن روز به گوش عمرو عاص نرسیده بود - برایش ارزش داشت، لذا ساعت فراغت را با او به مباحثه می‌پرداخت.

یک روز، یحیی نحوی به عمرو عاص گفت، اکنون که دیگر مصر و شهرهای آن در ید قدرت شماست، طبعاً چیزهایی هست که بدرد عرب می‌خورد و حق

تملك آن از عرب است. ولی اشیایی هم هست که مورد استفاده شما نیست، اگر آن را به اهلس باز گذارید شایسته تر باشد.

عمر و پرسید مقصود چیست؟

یحیی گفت: «در خزائن سلطنتی کتب فلسفی و علمی هست که اکنون در اختیار شماست. خوبست اجازه داده شود که این کتب در اختیار هیئت علمیه گذاشته شود.»

عمر و پس از آنکه تاریخچه آن کتابخانه را از یحیی شنید، گفت، در این باره باید از خلیفه کسب تکلیف کند. و طی نامه‌ای که به عمر نوشت از او در این خصوص استجازه کرد.

فرمان عمر رسید و بدین جمله ختم شده بود:

«و اما الكتب التي ذكرتها فان كان ما فيها يوافق كتاب الله ففی كتاب الله غنی عنه، و ان كان ما فيها يخالف كتاب الله تعالى فلا حاجة اليها، فتقدم باعدامها». عمرو عاص هم بلافاصله دستور داد کلیه کتب را بین گرمابه داران شهر تقسیم کردند. ابن قفطی در پایان همین مطلب می نویسد که برای مدت شش ماه کلیه گرمابه های اسکندریه [۴۰۰ گرمابه] به حرارت کتب کتابخانه گرم می شد! (۲۷)

ویل دورانت می نویسد از جمله دلایل ضعف این روایت این است که: (۱) قسمت مهم کتابخانه اسکندریه را مسیحیان متعصب به دوران اسقف تیوفیلوس به سال ۳۹۲ م. سوزانیده بودند. (۲) باقیمانده کتابخانه همچنان مورد بی اعتنائی و دستبرد کسان بود و پیش از سال ۶۴۲ م. قسمت اعظم آن از میان رفته بود. (۳) در مدت پنج قرن که از وقوع تا ثبت حادثه مفروض در کتاب عبداللطیف فاصله بود، هیچ یک از مورخان مسیحی درباره آن سخن نیاورده اند، در صورتیکه اوتیکوس مورخ مسیحی که به سال ۳۲۲ هـ اسقف بزرگ اسکندریه بود، فتح این شهر را به دست عربان با تفصیل فراوان نقل کرده است. بهمین جهت غالب مورخان این قضیه را نمی پذیرند و آن را افسانه می پندارند. (۲۸)

گوستاو لوبون در تمدن اسلام و عرب می گوید:

سوزانیدن کتابخانه اسکندریه که آن را به فاتحین اسلام نسبت داده اند جای بسی تعجب است که یک چنین افسانه موهومی چگونه در این مدت متمادی به شهرت

خود باقی مانده است و آن را تلقی به قبول نموده‌اند. ولی امروز بطلان این عقیده به ثبوت پیوسته و معلوم و محقق گردیده است که خود نصاری پیش از اسلام، همچنانکه همه معابد و خدایان اسکندریه را با کمال اهتمام منهدم نموده‌اند کتابخانه مزبور را نیز، سوزانیده بر باد دادند. چنانکه در زمان فتح اسلام از کتابهای مزبور چیزی باقی نمانده بود تا آن را طعمه حریق سازند. (۲۹)

استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران بحث مفصلی در باب کتابسوزی کتابخانه‌های ایران و مصر توسط سپاهیان اسلام دارد و با ادله و براهین جعلی بودن این روایات را بیان می‌کند. علاوه بر اشکالات ویل دورانت بر قصه سوزاندن کتابخانه اسکندریه بدست مسلمانان، شهید مطهری می‌نویسد عبداللطیف بغدادی مردی است مسیحی^{۱۸} و به گفته او عمودی به نام «عمودالسوادی» در محل سابق کتابخانه اسکندریه وجود داشته و درباره آن می‌نویسد: ... گفته می‌شود که این عمود یکی از عمودهایی است که بر روی آنها رواقی استوار بوده و ارسطو در این رواق تدریس می‌کرده و دارالعلم بود، و در اینجا کتابخانه‌ای بوده که عمروعاص به اشاره خلیفه آن را سوخته است... استاد مطهری به این گفته چنین ایراد می‌گیرد که این نقل هم ضعف سند دارد، زیرا فاقد سند و مدرک است، و هم ضعف مضمونی دارد، زیرا مشتمل بر یک دروغ واضح است ازیرا ارسطو هیچ‌گاه در مصر نبوده که در رواق اسکندریه تدریس کند و هم ضعف بیانی دارد، زیرا به گونه‌ای بیان شده که نشان می‌دهد خود او هم به آن اعتماد ندارد.

در مورد ملاقات یحیی نحوی با عمروعاص، شهید مطهری می‌نویسد: یحیی نحوی در حدود صد سال قبل از فتح اسکندریه در گذشته است و ملاقات وی با عمروعاص افسانه است. دلیل دیگری که شهید مطهری می‌آورد، سوزاندن کتابها برای گرم کردن آب ۴۰۰۰ گرمابه، آنهم به مدت شش ماه است که از نظر عقلی قابل قبول به نظر نمی‌رسد. (۳۰) سوزاندن کتابخانه اسکندریه توسط مسلمانان در جنگهای صلیبی جعل شد، تا مسلمانان را تحقیر نماید و تمدن درخشان اسلامی را لکه‌دار نماید.

۱۸. ویل دورانت به غلط عبداللطیف بغدادی را از علمای اسلام می‌داند.

به هرحال، پس از قرن چهارم، نابودی کتابخانه اسکندریه بتدریج انجام شد و این از حوادث غم‌انگیز تاریخ جهان است. زیرا به اعتقاد علما مجموعه کاملی از آثار سیخیلوس، سوفوکلس، پولیب، لیوی و تاسیت و صدها مؤلف دیگر که آثارشان مشوش و نامرتب به ما رسیده، و هم متن کامل آثار فیلسوفانی که پیش از سقراط بوده‌اند و فقط شمه‌ای از آن بطور متفرق بجاست، و هزاران کتاب در تاریخ یونان و مصر و روم، و علوم طبیعی و ادبیات و فلسفه، همه اینها در کتابخانه اسکندریه موجود بوده است. بالاخره دانشمندان حوزه علمی اسکندریه به انطاکیه مهاجرت کردند و تعلیم را از اسکندریه به آن شهر منتقل کردند.

پانویسها

۱. ویل دورانت. تاریخ تمدن. یونان باستان. جلد ششم. انحطاط تمدن یونان. ترجمه هوشنگ پیرنظر، تهران: اقبال، ۱۳۴۰. ص ۱۲۱-۱۲۲.
۲. لوئیس ویلیام هلزی هال. تاریخ و فلسفه علم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش، ۱۳۶۳. ص ۸۹.
۳. جان برنال، علم در تاریخ. جلد اول، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴. ص ۱۶۷.
۴. ویل دورانت. تاریخ فلسفه. جلد اول، ترجمه عباس زریاب خونی، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۴۹. ص ۱۳۸-۱۳۷.
۵. لوئیس ویلیام هلزی هال. تاریخ و فلسفه علم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش، ۱۳۶۳. ص ۸۹.
۶. ویل دورانت. تاریخ تمدن. یونان باستان. جلد ششم، انحطاط تمدن یونان. ترجمه هوشنگ پیرنظر، تهران: اقبال، ۱۳۴۰. ص ۱۸۱.
۷. اثر پیشین. ص ۱۸۳-۱۸۴. و برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: ویل دورانت. تاریخ تمدن. قیصر و مسیح. جلد نهم. امپراتوری روم و آغاز مسیحیت. ترجمه علی‌اصغر سروش، تهران: اقبال، ۱۳۴۱. ص ۸۵-۱۰۱.
۸. اثر پیشین. ص ۱۸۶-۱۸۷.
۹. ویل دورانت. تاریخ تمدن. قیصر و مسیح. جلد هفتم. جمهوری و انقلاب. ترجمه حمید عنایت، تهران: اقبال، ۱۳۴۱. ص ۳۳۱ (پانویس مترجم).
۱۰. الفهرست ابن‌الدیم و تراجم الحکمای ابن قفطی.
۱۱. ویل دورانت. تاریخ تمدن. یونان باستان. جلد ششم. انحطاط تمدن یونان. ترجمه هوشنگ پیرنظر، تهران: اقبال، ۱۳۴۰. ص ۱۷۶.
۱۲. اثر پیشین. ص ۱۹۴-۱۹۵.

۱۳. اثر پیشین. ص ۱۹۴.
۱۴. لوئیس ویلیام هلزی هال، تاریخ و فلسفه علم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش، ۱۳۶۳. ص ۹۰.
۱۵. ویل دورانت. تاریخ تمدن. یونان باستان. جلد ششم. انحطاط تمدن یونان. ترجمه هوشنگ پیرنظر، تهران: اقبال، ۱۳۴۰. ص ۱۷۶.
۱۶. لوئیس ویلیام هلزی هال، تاریخ و فلسفه علم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش، ۱۳۶۳. ص ۹۱.
۱۷. ویل دورانت. تاریخ تمدن. یونان باستان. جلد ششم. انحطاط تمدن یونان، ترجمه هوشنگ پیرنظر، تهران: اقبال، ۱۳۴۰. ص ۱۹۵-۱۹۶.
۱۸. اثر پیشین. ص ۱۹۶.
۱۹. اثر پیشین. ص ۱۷۶.
۲۰. جان برنال. علم در تاریخ. جلد اول، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴. ص ۱۷.
۲۱. لوئیس ویلیام هلزی هال. تاریخ و فلسفه علم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش، ۱۳۶۳. ص ۹۱.
۲۲. اثر پیشین. ص ۹۱.
۲۳. اثر پیشین. ص ۹۲-۹۴. و نیز نگاه کنید به:
جان برنال. علم در تاریخ. جلد اول، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴. ص ۱۷۱.
۲۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن. قیصر و مسیح. جلد هفتم. جمهوری و انقلاب. ترجمه حمید عنایت، تهران: اقبال، ۱۳۴۱. ص ۳۰۲.
۲۵. ویل دورانت. تاریخ تمدن. قیصر و مسیح. جلد نهم. امپراتوری روم و آغاز مسیحیت. ترجمه علی اصغر سروش، تهران: اقبال، ۱۳۴۱. ص ۱۱۷.
۲۶. ذبیح الله صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. مجلد اول. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶. ص ۶.
۲۷. ابراهیم باستانی پاریزی. «کتابخانه اسکندریه». یغما، دوره پنجم شماره یازدهم (بهار ۱۳۳۱). ص ۵۰۹-۵۱۴.
۲۸. ویل دورانت. تاریخ تمدن. عصر ایمان. جلد یازدهم. تمدن اسلامی. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اقبال، ۱۳۴۳. ص ۲۱۹-۲۲۰.
۲۹. به نقل از:
مرتضی مطهری. خدمات متقابل اسلام و ایران. قم: صدرا، ۱۳۵۹. ص ۳۳۳.
۳۰. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به اثر پیشین. ص ۳۰۸-۳۵۴.